نامه های رزا لوکزامبورگ

از ۸ نوامبر تا به خاک افتادنش

مترجم: صمد وکیلی

نامه‌های رزا لوکزامبورگ

از ۸ نوامبر تا به خاک افتادنش

مترجم: صمد وکیلی

از انتشارات کتابخانه گرایش مارکسی
تاریخ انتشار ماه مارس ۲۰۲۴

فهرست نامه ها

ـ نامه به پل لوبه ۸ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به کلارا زتکین برلین ۱۴ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به ماریا و آدولف گیک ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به ولفگانگ فرنباخ ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸

ـ تلگراف به کلارا زتکین ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به کلارا زتکین ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه‌ی رزا لوکزامبورگ به فرانتس مرینگ ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸

ـ تلگراف به کلارا زتکین ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به کلارا زتکین ۲۴ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به کلارا زتکین ۲۹ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به کلارا زتکین ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به کلارا زتکین ۲۰ دسامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به کلارا زتکین ۲۵ دسامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به کلارا زتکین ۲۶ دسامبر ۱۹۱۸

ـ نامه به مارتا روزنبام ۴ ژانویه ۱۹۱۹

ـ نامه به کلارا زتکین ۱۱ ژانویه ۱۹۱۹

مقدمه‌ی مترجم

«هیچ اندیشمندی فقط مجموع ایده‌ها و نظراتی نیست که از قلم او جاری می‌شود. همواره فردی واقعی در پس این ایده‌ها و نظرات وجود دارد و تعداد کمی از افراد به اندازه‌ی رزا لوکزامبورگ جذاب و منحصر به فرد هستند. رزا لوکزامبورگ زنی بود که در رهبری بزرگ‌ترین سازمان سوسیالیستی در جهان مبارزه می‌کرد، آن هم در زمانی که سازمان‌های چپ (چه رسد به جریان‌های اصلی) به ندرت زنان را ترغیب می‌کردند تا در مقام نظریه‌پرداز نقش‌های رهبری را بر عهده بگیرند. با این حال، لوکزامبورگ راه خود را به صدر سوسیال دموکراسی آلمان رساند، با اینکه با خصومت چشمگیری از سوی بسیاری از درون و بیرون حزب به خاطر زن‌بودن، لهستانی‌بودن و یهودی‌بودن مواجه شد. او متفکر و تحلیل گر عمیقی بود که بر زبان و ادبیات نظریه‌ی اقتصادی تسلط داشت، آن هم به شیوه‌ای که شاید برای مارکسیست‌های هم‌نسل خود بی‌نظیر بود. اما او در راه مبارزه برای آزادی از مشکلات فوری سیاسی یا اقتصادی که بسیاری از همکارانش را به خود مشغول کرده بود فراتر رفت. چندبعدی بودن لوکزامبورگ وجه تمایزی است که نمی‌توان آن را در مقوله‌های متعارف سیاسی یا روانکاوانه بازگویی کرد. شناخت افکار رزا لوکزامبورگْ شناخت روشی برای دیدن جهان است، و بدون خواندن مکاتباتش چنین شناختی ممکن نیست.» (از مقدمه‌ی پی‌تر هیودیس بر ***نامه‌های رزا لوکزامبورگ***، انتشارات ورسو، ۲۰۱۱)

آنچه در مجموعه حاضر گردآوری شده نامه‌هایی است که او در فاصله‌ی دو ماهه‌ی آزادیش از زندان ۸ نوامبر ۱۹۱۸ و قتل بیرحمانه‌اش در جریان قیام ژانویه‌ی ۱۹۱۹ به دوستان و

هم‌رزمانش نوشته است. این نامه‌ها هم‌هنگام حالات روحی و افکار سیاسی رهبر مبارزی را نشان می‌دهد که در گرماگرم مبارزه برای ایجاد سازمانی رزمنده دلش برای رفقایش می‌تپد و همواره با هزاران درود و بوسه نامه‌هایش را به پایان می‌رساند. شاید این مجموعه مشوقی برای دوستانی باشد تا کل نامه‌های این مبارز برجسته و ارزشمند را ترجمه کنند.

نامه‌های این مجموعه از جلد پنجم مجموعه ۶ جلدی ***نامه‌های رزا لوکزامبورگ***، صص. ۴۱۴ تا ۴۲۷ برگرفته شده است.

صمد وکیلی

نامه به پل لوبه

۸ نوامبر ۱۹۱۸

من در دفتر کارگران حمل و نقل در روس‌پلاتس شماره ۲۳ هستم. حالا می‌توانید هر ساعتی از امشب یا فردا قبل از گردهمایی پیش من بیایید. **کاملاً** ضروری است پیش از تظاهرات به یک توافق برسیم.

رزا

نامه به کلارا زتکین

برلین، ۱۴نوامبر ۱۹۱۸

هزاران بار سلام و درود
مسافرت برای من ناممکن است. با مسافرت تو هم موافق نیستم و کاملاً با آن مخالفم. پاسخ از طریق تلگراف، و رابطه از طریق نامه‌ی اکسپرس شدنی است، یا اینکه باید لوی به آنجا بیاید. سلام متقابل من همراه نامه با بوسه برای ماتیلدا (یاکوب). سعی می‌کنم تلفنی با تو تماس بگیرم.

رزا

نامه به ماریا و آدولف گیک

۱۸نوامبر۱۹۱۸

گرانبهاترین، عزیزترین، صمیمی‌ترین دوستان من! (۱)
همین الان پاکت سیاه وحشتناک از برسلاو به دستم رسید. دست‌خط و مُهر پست را که دیدم، دست و قلبم لرزید اما هنوز امیدوار بودم این خبر هولناک حقیقت نداشته باشد. نمی‌توانم باور کنم و اشک‌هایم نمی‌گذارد بنویسم. می‌دانم و احساس می‌کنم چه مصیبتی را از سر می‌گذرانید. همگی ابعاد این ضربه‌ی وحشتناک را می‌فهمیم. آرزوهای زیادی برای او داشتم، او می توانست آرزوهای بی شماری را و خواسته‌های بی‌شماری برای کارهایی که او می‌توانست برای حزب و انسان‌ها انجام دهد. از خشم دندان بر هم می‌سایم. دلم می‌خواهد کمک‌تان باشم، اما نه کاری می‌شود کرد، نه کمکی نه تسلیتی. عزیزانم، نگذارید این درد شما را از پای درآورد. نگذارید خورشیدی که همیشه خانه شما می‌درخشید، پشت این درد ناگوار پنهان شود. ما همگی زیر سایه‌ی سرنوشتی کور هستیم و برای من تسلابخش است که شاید به زودی رهسپار دنیای دیگری بشوم ــ شاید با گلوله‌ی ضد انقلاب که همه جا در کمین است. اما تا زمانی‌که زنده‌ام با گرم‌ترین، وفادارترین، عمیق‌ترین عشق به شما دلبسته‌ام و در هر درد و رنجی خود را شریک‌تان برمی‌شمارم.

هزاران بار درود
رزای شما

توضیح: در آخر این نامه کارل لیبکنشت نیز به خانواده گیک تسلیت می‌گوید.

۱. رزا از طریق این نامه از مرگ براندیل گیگ پسر ماریا و آدولف در جنگ باخبر می‌شود. براندیل در ۱۹۱۲ دیپلم گرفت. به فلسفه، علوم اجتماعی، ادبیات و موزیک علاقه داشت. تحصیلات خود را در رشته حقوق ادامه داد. پس از شروع جنگ جهانی در ۱۹۱۴ به جبهه اعزام و پس از چهار سال در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۱۸کشته شد.

نامه به ولفگانگ فرنباخ

برلین– ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸

رفیق فرنباخ عزیز! (۱)

ما روی همکاری شما با روزنامه بدون هیچ اشکالی حساب کرده‌ایم. کارهای زیادی باید انجام شود زیرا علاوه بر ***روته فانه*** [پرچم سرخ] می‌خواهیم روزنامه‌ی دیگری منتشر کنیم. فقط باید تماسی منظم بین ما برقرار باشد. مثلاً همانطور که از شماره‌ی امروز می‌توان دید، ما قبلاً به همان مبحثی که انتخاب کردید یعنی مجازات اعدام پرداخته بودیم. در آینده برای جلوگیری از چنین اتفاقاتی لازم است درباره‌ی موضوع و حجم آن از قبل با ما به توافق برسید. علاوه بر این ما با مشکل بزرگی روبرو هستیم: همه‌ی اعضای هئیت تحریریه بر این نظرند که در هر شماره نباید بیش از دو مقاله [اساسی] منتشر شود، چرا که در غیر این صورت روزنامه بیش از سنگین می‌شود. این دو مقاله هم باید جزو مجموعه مقاله‌های سیاسی باشند که به موضوع‌های بنیادی انقلاب و تاکتیک‌ها می‌پردازند؛ بنابراین،

نمی‌توانیم هر موضوعی را آزادانه انتخاب کنیم. با این حال، آنچه بسیار ضروری و سودمند است، مطالب مختصر، مقالات روزنامه‌ای کوتاه درباره‌ی مسائل جاری است. درباره‌ی این مطالب باید مورد به مورد توافق کرد. بر طبق این دلایل لازم است در آینده‌ای نزدیک به دفتر هیئت تحریریه بیایید و با ما، به‌خصوص با رفیق مایر، که منشی هیئت تحریریه است، یا با رفیق لوی، مسئول اصلی اداره این بخش [یعنی نوع مطالب کوتاه موردنیاز]، صحبت کنید. البته ما هنوز اتاق تحریریه هم نداریم. همه‌ی این چیزها باید سروسامان یابند و منظم شوند. با این همه امیدوارم به زودی همه چیز جمع‌وجور شود.

بابهترین درودها

ارادتمند

رزالوکزامبورگ

۱. ولفگانگ فرنباخ در ۱۸۸۹ در خانواده‌ای یهودی در برلین به دنیا آمد. او بعدها سوسیالیست و عضو اسپارتاکیست‌ها شد. در انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ عضو هیئت تحریریه ***روته فانه*** روزنامه تازه تاسیس حزب کمونیست شد. در قیام ژانویه ۱۹۱۹ یکی از افرادی بود که برای مذاکره با نیروهای دولتی رفت، اما نیروهای ضدانقلاب دولتی به قول‌شان وفا نکردند و ولفگانگ فرنباخ و شش نفر دیگر همراه او را در یک پادگان نظامی تیرباران کردند.

تلگراف به کلارا زتکین

برلین ۱۸ نوامبر۱۹۱۸

برای ***روته فانه*** فوراً یک مقاله‌ی کوتاه با امضای خودت ارسال کن. موضوع را تو تعیین کن، ولی بهتر است درباره‌ی زنان باشد.

از صمیم قلب هزاران بار درود
رزا، هتل مولتکه

نامه به کلارا زتکین

تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸

عزیزترینم،
با عجله چند خطی برایت می‌نویسم. از وقتی که از قطار پیاده شدم تا همین الانْ خانه نرفته‌ام.(۱) تمام دیروز دنبال کارهای ***روته فانه*** بودم. منتشر می‌شود یا نمی‌شود؟ مبارزه از اول صبح تا آخر شب پیرامون این سوال دور می‌زد. سرانجام سروکله‌اش پیدا شد. باید صبور بود، از نظر فنی هنوز در سطح بالایی نیست، به تدریج بهتر خواهد شد. اما به‌خصوص می‌خواهم نظرت را درباره‌ی محتوایش بدانم. احساس می‌کنم با هم توافق کاملی خواهیم داشت و این احساس خوشحالم می‌کند. تمام فکر و ذکرم پیش توست. کاشکی می‌توانستم فقط یک روز بیایم و ببینمت! به محض این‌که قطارها دوباره راه بیفتند می‌آیم. فعلاً فوری

یک نامه برایم بنویس. بی‌صبرانه منتظر مقاله‌ات هستم. خیلی کوتاه! زیاد رویش کار نکن. می‌خواهیم بدون فوت وقت نامت [در روزنامه‌مان] بیاید.(۲) مثلاً چیزی درباره زنان بنویس که الان خیلی اهمیت دارد، و کسی بین ما چیزی درباره‌اش نمی‌داند.
عزیزترینم، هزاران بار می‌بوسمت و در آغوشت می‌گیرم.

رزای تو

۱. رزا لوکزامبورگ در این تاریخ ۱۰ روز بود که از زندان(۸نوامبر) آزاد شده بود.
۲. این مقاله کلارا زتکین بنام «انقلاب، با تشکر از زنان» در تاریخ ۲۲ نوامبر در ***روته فانه*** چاپ شد.

نامه‌ی رزا لوکزامبورگ به فرانتس مرینگ

۱۸ نوامبر ۱۹۱۸

دوست بسیارگرامی،

اصلاً نمی‌توانم به شما بگویم چقدر از این موضوع رنج می‌برم که تا این لحظه نتوانسته‌ام پیش شما بیایم و دست‌تان را بفشارم. از لحظه‌ای که به برلین آمدم و از قطار پیاده شدم، هنوز یک لحظه به خانه‌ام در منطقه‌ی جنوبی برلین پا نگذاشته‌ام. در هتل زندگی می‌کنم. می‌توانید بفهمید چقدر از شلوغی و رفت و آمد رنج می‌کشم.

این اولین مساله بود: سرانجام و ناگهان روزنامه‌ی ***روته فانه*** منتشر شد. مشتاقم هر چه سریع‌تر از نظر و از توصیه‌ی شما باخبر شوم.

همه‌ی ما بسیار خوشحال شدیم که رفیق ایکس (۱) به ما خبر داد در شماره‌ی بعدی ***روته فانه*** با ما همکاری خواهید کرد؛ مقاله و نام شما نشریه‌ی ما را پربارتر خواهد کرد.

بی صبرانه در انتظار مقاله‌تان هستم. امیدوارم سرانجام بتوانم هر چه سریع‌تر در چند روز آینده نزد شما بیایم.

خوشحال شدم که شنیدم وضع سلامتی شما خوب است و شاد و سرحال قادر به کار هستید.

عزیز دوست داشتنی ...(۲) با خودگذشتگی تمام و کمال به ما یاری می‌رساند و زحمت می‌کشد؛ ما به هر ثانیه از همکاری او نیاز داریم.

از صمیم قلب با درود، تا بعد!

ارادتمند
رزا

۱. رزا لوکزامبورگ نام دوست ایکس را مشخص نمی کند.

۲. این قسمت نامه حذف شده و فرد موردنظر رزا لوکزامبورگ مشخص نیست.

تلگراف به کلارا زتکین

برلین ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸

هزاران بار تشکر برای نامه و مقاله‌ات. با نظرت کاملاً موافقم. در نامه‌ی بعدی درباره‌ی همه چیز می‌نویسم.

با درودهای صمیمانه

رزا

نامه به کلارا زتکین

برلین ۲۴ نوامبر ۱۹۱۸

فعلاً آدرس من خانه‌ی ماتیلدا (یاکوب) است (هنوز خانه نرفته‌ام!)
عزیزترینم، به جای نامه‌ای مفصل و بلند تو، که پاسخ آن به تمامی در عمق وجودم نوشته شده، با عجله چند خط بی رمق برایت می‌نویسم. مسئله اصلی این است: واضح است که مایلم ببینمت و با تو حرف بزنم. با این فرض که تالهایمر و هورنل در این فاصله بیایند و در اداره‌ی نشریه کمک کنند، می‌توانم فقط دو روز اینجا را ترک کنم. واقعیت این است که به ندرت با هم مشورت می‌کنیم، علاوه بر این، هنوز با مشکل محدودیت صفحه‌های روزنامه مواجه هستیم (تازه ضمیمه هم اضافه شده!). حتما دیدی که مجبور شدیم بعضی جملات را از مقاله‌ات برداریم، وگرنه نمی‌شد روزنامه را چاپ کرد. به این فکر می‌کنیم که

یا روزنامه را در شش صفحه در بیاوریم یا روزی دوبار منتشر کنیم؛ خب قطعاً انرژی بیشتری می‌برد؛ بی‌صبرانه منتظر تالهایمر و هورنل هستیم، چون روزنامه‌ی سربازان و روزنامه‌ی جوانان نیز نیرو می‌خواهد!

حالا بپردازیم به موضوع تبلیغات درباره‌ی مسئله‌ی زنان! اهمیت و فوریت این موضوع هم برای تو و هم برای ما دقیقاً روشن است. بنا به پیشنهاد من، در اولین جلسه‌ی رهبری تصمیم گرفتیم که روزنامه‌ی زنان را نیز منتشر کنیم و برای این هدف (یا درست‌تر به این طریق) ترا از ***لا یپزیگر فولکس تسایتونگ*** بدزدیم(۱). (در ضمن ***لا یپزیگر فولکس تسایتونگ*** آن قدر متهورانه رفتار می‌کند که عملاً نمی‌خواهیم به آن ضربه بزنیم.) در هرحال، ما باید روزنامه‌ی زنان را در برلین منتشر کنیم، حالا یا به صورت هفته‌نامه‌ای مستقل یا دوهفته‌نامه یا روزانه به صورت ضمیمه‌ی ***روته فانه*** ـ در این خصوص باید خودت تصمیم بگیری و طبیعی است که باید با هم به توافق برسیم! این موضوع خیلی فوتی و فوری است! حتی یک روز تاخیر هم اشتباه محض است.

پیشنهادت درباره‌ی اعلامیه‌ها مطمئناً محشر است. فقط یک سوال، آیا ضمیمه‌ی روزانه‌ی ***روته فانه*** عملی‌تر نیست؟ این‌ها همه به این بستگی دارد که تو کجا هستی و چگونه می‌توانیم این چیزها را سازمان دهیم، و تو کنترلش را کاملاً به دست بگیری.

بنابراین قبل از هر چیز یک گفتگوی مفصل [لازم است]. همان‌طور که گفتم نزدیک‌ترین زمانی که می‌توانم ببینمت دو هفته‌ی دیگر است. می‌خواهی اینجا بیایی؟ واقعاً می‌توانی خطر بکنی؟! ما می‌توانیم فشار و اضطراب این سفر را تحمل کنیم؟ این روزها مسافرت از اشتوتگارت به برلین می‌تواند به بهای جان آدمی تمام شود. صاف‌وپوست‌کنده جواب بده! سلامتی‌ات از هر چیز دیگری مهم‌تر است. تو نمی‌توانی زودتر از آنکه من می‌توانم پیش تو بیایم اینجا بیایی چون قطارها حرکت نمی‌کنند.

ضعف‌های ***روته فانه*** به شکل دردآوری برایم مشخص است؛ در این مورد هیچ تردیدی نکن! همه چیز از سر ناچاری و موقتی است و قابل جایگزینی، اما باید بهتر شود.

همه‌ی ما یکسر غرق کار هستیم. از لحاظ تاکتیکی احتمالاً نباید بین تو و ما کوچکترین اختلافی باشد. این بزرگترین تسلی و خوشبختی برای من است. اما درباره‌ی چیزهای زیادی باید حرف بزنیم و مشاوره کنیم. خب تا اینجا کافی است؛

هزاران بار تو را درآغوش می‌گیرم و به مردانت (کوستیا و ماکسیم) درود می‌فرستم.

رزای تو

۱. ارگان حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان؛ کلارا زتکین ضمیمه‌ی آن را که درباره‌ی زنان بود می‌گرداند.

اختیار کامل: برلین ۲۸ نوامبر ۱۹۱۸

آقایان ویلهلم پیک و هوگو ابرلاین، تصحیح همه علامت‌ها را برای اسپارتاکوس انجام دهند.

اسپارتاکوس

دفتر مرکزی

دکتر رزا لوکزامبورگ

نامه به کلارا زتکین

برلین ۲۹ نوامبر ۱۹۱۸

عزیزترینم،

دارم هلاک می‌شوم، نه فقط به خاطر شدت کار و آشفتگی بلکه از نگرانی برای ***روته فانه*** که هنوز کمبودهای بسیار زیادی دارد و خیلی چیزها سروسامان نگرفته. تالهایمر با اشتیاق و دلسوزی کمک‌مان می‌کند، اما برای ویراستاری هنوز تاحدی بی‌تجربه است، و [فریتس] روک مهربان هم خیلی جوان است. یادداشت اخیرش با امضای «یونِیس»[۱]، با «جدلی» اهانت‌بار علیه مستقل‌ها [حزب سوسیال دمکرات مستقل]، که بی‌اطلاع من در روزنامه منتشر شد، سکته‌ام داد. اقداماتی کرده‌ام که چنین اتفاقاتی دیگر تکرار نشود.

از همه جا، به‌ویژه از طرف مستقل‌ها، فقط یک صدا به گوش ما می‌رسد: «***روته فانه*** تنها روزنامه‌ی سوسیالیستی در برلین است.» ***فرای‌هایت***[آزادی][۲] همه‌ی طرفدارانش را بی‌اندازه ناامید کرده. تازگی در جلسه‌ی هیئت اجرایی مرکزی برلین بزرگ، و در کمیسیون مطبوعات برای ***فرای‌هایت***، انتقاد به‌شدت تند و تیز و جامعی از ***فرای‌هایت*** مطرح شد و ***روته فانه*** را به عنوان سرمشق در مقابل آن قرار دادند. تنها هازه و هیلفردینگ (سرویراستار) به نحوی ضعیف از آن دفاع کردند. دویمیش، آیشهورن و غیره اظهار کردند که موضعی کاملاً مشابه ما دارند: و نیز لده‌بور، زیتس، کورت روزنفلد و توده‌ها! این «چپ‌ها» نه تنها انتقادهای ما را تأیید می‌کنند، بلکه تا حدی ما را نکوهش می‌کنند که از مستقل‌ها به اندازه‌ی کافی انتقاد نکرده‌ایم. شور و اشتیاق آن‌ها برای این است که تا

حد امکان هر چه سریع‌تر گریبان خود را از پیوند مهلک با شایدمان‌ها رها سازند و با ما همگام شوند. بنابراین ما خواستار برگزاری کنگره‌ی حزبی [سوسیال‌دموکرات‌های مستقل] هستیم.

حالا درباره‌ی ***روته‌فانه*** ما: تصمیم گرفته‌ایم ضمیمه‌ی هفتگی نیم برگی به عنوان روزنامه‌ی زنان منتشر شود. این کار را خودت باید انجام بدهی. ببین چه طور مناسب‌تر است. ما ضمیمه‌ای در نظر داریم که تئوریک نباشد ــ چیزی به سبک‌وسیاق ضمیمه‌ی ***لایپزیگر فولکس‌سایتونگ*** ــ اما مردم‌پسند و تبلیغاتی، در کل کمابیش شبیه ***روته‌فانه*** و به همان قطع و اندازه. قاعدتاً خودت باید مطالبش را از مطبوعات جفت‌وجور کنی. درخواست می‌کنیم که ضمیمه همیشه مقاله‌ای اصلی [به امضای خودت] داشته باشد، حدود یک یا یک‌ونیم ستون، و بعد انواع زیربخش‌ها و اقلام خبری، خارجی، داخلی، درباره‌ی جنبش زنان بورژوا، مطالب اقتصادی و غیره. خودت باید هر کسی را که به عنوان همکار ضروری می‌دانی انتخاب کنی، اما از افرادی که رسماً با ما هم‌موضع هستند (مثلاً نباید از زیتس یا ماتیلده وورم کمک بگیری چون در حال حاضر به آشفتگی منجر می‌شود). ما بهترین روابط شخصی را با این دو زن داریم، ولی می‌خواهیم منتظر بمانیم تا خودشان علناً به ما مراجعه کنند که یقیناً حتمی است. متاسفانه تنها افرادی که الان می‌توانند [به عنوان مقاله‌نویس] در نظر گرفته شوند فقط کیته [دونکر]، رگینا روبن است؛ من افراد دیگری را نمی‌شناسم. مسلماً کار اصلی روی دوش تو قرار خواهد گرفت، درضمن خودت باید ترتیب امور را بدهی و قطعاً ببینی که چطور انجام می‌شود. از نظر مالی گروه در وضعیتی است که می‌تواند همه‌ی هزینه‌های ضروری را برعهده بگیرد و کمک‌هزینه‌ای مثل چیزی که ما می‌گیریم به تو بدهد. یک مسئله‌ی دیگر: همه‌ی این برنامه‌ها به تهیه‌ی

کاغذ بستگی دارد که هر روز باید برای آن [در برلین] جنگید. به هر حال، موضوع بر سر چند هفته یا شاید چند روز دیگر است که بتوانیم روزنامه را در شش صفحه منتشر کنیم و همراه با آن ضمیمه‌ی هفتگی زنان. قبل از هر چیز، به این سوال فوراً پاسخ بده که آیا با این برنامه موافقی و چطور می‌خواهی آن را انجام دهی، یعنی، آیا با طرح و نحوه کارها موافق هستی، یعنی آیا ما می‌توانیم چیزی برای کمک به تو آماده کنیم.

پیشنهادت درباره‌ی اعلامیه‌ها در مجموع قابل‌قبول است، و خودت باید هر چه سریع‌تر اولین اعلامیه را بنویسی. فقط یک شرط: لطفاً کوتاه باشد! مسئله این است که ما هیچ کاغذی نمی‌گیریم که بشود برای اعلامیه‌ای چهارصفحه‌ای استفاده کرد. پس روی یک برگ کاغذ دو رو حساب کن. منتظر دست‌نویس‌ات هستیم. باید اعلامیه‌ای عمومی درباره‌ی زنان کارگر و انقلاب باشد.

علاوه بر این، می‌خواهیم در ***روته‌فانه*** بخش کوچکی را باز کنیم با عنوان «از جنبش زنان»، چیزی در حدود ثلث یا نصف ستون، که عمدتاً به خبرهای کوتاه و گاهی یادداشت و غیره می‌پردازد. کیته [دونکر] باید این کار را انجام دهد. البته وقتی که نشریه در شش صفحه منتشر شود.

کاش می‌دانستی چقدر حرف دارم که با تو در میان بگذارم، و زندگی‌ام در اینجا چطور می‌گذرد ــ انگار تو دیگ ساحره‌ها هستم. شب گذشته تا ساعت ۱۲ نیمه‌شب خانه نیامدم، آن هم فقط به این دلیل که هردوی ما ــ کارل [لیبکنشت] و من ــ را از همه هتل‌های این محله (نزدیک پتس‌دامر پلاتس و ایستگاه قطار آن‌هالتر) بیرون انداختند!

هزاران بار درود، باید نامه را تمام کنم، ترا در آغوش می‌گیرم. رزای تو.

[بعدالتحریر]. همین الان پس از مشاوره این اطلاعات را دریافت کردم که ضمیمه‌ی زنان مشکلی از لحاظ کاغذ نخواهد داشت. بنابراین می‌توانی به محض این‌که آماده شدی کار را شروع کنی! بار دیگر عشق و بوسه!

۱. منظور رزا لوکزامبورگ مقاله‌ی «راهی به ناکجاآباد» است که در ۲۸ نوامبر در ***روته‌فانه*** منتشر شد

۲. روزنامه‌ی ***فرای‌هایت*** ارگان حزب سوسیال دموکرات مستقل بود که از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ منتشر می‌شد. دوره‌ی بعدی انتشار آن از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱ بود.

نامه به کلارا زتکین

برلین ۳۰ نوامبر ۱۹۱۸

لطفا، برای ما اعلامیه درباره زنان را بفرست، کوتاه، مردم‌پسند، تبلیغی درباره وظایف زنان در انقلاب. نامه امروز فرستاده شد.

هزاران بار درود

رزا

نامه به کلارا زتکین

۲۰ دسامبر ۱۹۱۸

کلارا، عزیزترینم![۱]

از فرصت استفاده می‌کنم و چند خطی برایت می‌نویسم. مقاله‌ات درباره‌ی پزشکان (۲) عالی بود؛ آن را به سرعت برای چاپ فرستادم. هر نوشته‌ی کوتاهی که می‌توانی بفرست، ترجیحاً با امضای خودت. اما کوتاه! کاغذ کم داریم، باید همه‌ی مطالب را در سه صفحه چاپی بگنجانیم.

می‌بینم که دوباره سرحال و فعال شدی، و این بهترین خبری است که به دستم رسیده. رفیق اونفرید (۳) منتظرم است. باید بروم، هزاران بار می‌بوسمت و درآغوشت می‌گیرم.

رزای تو

۱. رزا لوکزامبورگ این نامه را بیست و پنج روز قبل از کشته‌شدنش نوشته بود.

۲. مقاله‌ی کلارا زتکین در روزنامه ***روته فانه*** در ۲۱ دسامبر ۱۹۱۸ بدون ذکر نام نویسنده چاپ شد.

۳. امیل اونفرید از اعضای شورای کارگران در اشتوتگارت بود. او تا ۱۹۲۴ در حزب کمونیست فعالیت کرد و پس از آن از حزب کمونیست فاصله گرفت و در حوزه‌ی سینما به فعالیت پرداخت. پس از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ دوباره به حزب کمونیست پیوست، پس ازمدتی توسط حزب کمونیست شوروی دستگیر شد و در اردوگاه ویژه‌ی زندانیان سیاسی در ۱۹۴۹ درگذشت.

نامه به کلارا زتکین

برلین، ۲۵ دسامبر ۱۹۱۸

کلارای عزیزترینم،

امروز برای اولین بار بعد از آزادی از زندان برسلاو کنار میز تحریرم نشسته‌ام و می‌خواهم برایت کارت تبریک کریسمس بنویسم. نمی‌دانی چقدر دلم می‌خواست کنارت بودم! اما این خواست عملی نیست، در اینجا به هئیت تحریریه [***روته فانه***] زنجیر شده‌ام و باید هر روز تا نیمه شب در چاپ‌خانه حضور داشته باشم و بر کار آماده‌سازی روزنامه نظارت کنم. به‌علاوه، در این شرایط پرتلاطمْ فوری‌ترین اخبار و دستورالعمل‌هایی که باید داده شوند تازه ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب ممکن است. غیر از آن تقریباً هر روز، از صبح زود باید در کنفرانس‌ها و جلسات و گردهمایی عمومی شرکت کنیم، و تازه آهنگ کار هر چند روز تغییر می‌کند، زیرا از «منابع رسمی» هشدار می‌دهند که باندهای آدمکش من و کارل را تهدید کرده‌اند و در نتیجه نباید در خانه بخوابیم و باید جای دیگری پناه بگیریم و این‌قدر این بازی مسخره ــ البته به نظر من ــ تکرار شد که من فقط به زوسنده [خانه رزا] برگشتم. این وضع زندگی من است، وسط آشوب و هیاهو، و از همان لحظه‌ی اول همه چیز در هول و ولا، و فراغت این را پیدا نمی‌کنم که به هوش بیایم یا موقعیت خودم را ارزیابی کنم. فقط یک بخت کوچک دارم: منتظریم یولیک (مارچلوسکی) به زودی بیاید و و شاید بتوانم مدت کوتاهی استراحت کنم و نزد تو بیایم. بستگی به این دارد که آیا او موفق می‌شود از مرز بگذرد.(۱)

در اینجا تنش‌ها شدیدتر شده، هم بیرونی ــ با آدم‌های ابرت ــ و هم درونی در حزب سوسیال دموکرات مستقل. احتمالا الان به طور منظم ***روته فانه*** را دریافت می‌کنی و می‌بینی که ما از درخواست برای برگزاری کنگره‌ی حزب [سوسیال‌دموکرات مستقل] کوتاه نیامده‌ایم. دیروز رسماً جواب منفی دادند. حزب کاملاً در هم ریخته ــ اشتروبل، هازه، بوک(!)، روزنامه‌ی ***فرای‌هایت*** آشکارا خواهان «مرزبندی با چپ» یعنی ماست. از سوی دیگر یکی شدن حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و طرفداران شایدمان در این استان در مرحله تکمیل است. لوئیز زیتز حالا در وضعیت به‌شدت پرابهامی قرار دارد، چنانکه «کنفرانس رایش» را به جای کنگره‌ی حزبی سرهم‌بندی کرد و برگزاری کنگره حزبی را منتفی ساخت.

سه شنبه! دیروز به‌طور طبیعی بار دیگر یک «آشوب انقلابی» رخ داد. تظاهرات بزرگ و باشکوهی در قصر (۴) برگزار شد. تعدادی از مردم خودجوش از جمعیت جدا شدند و به سوی دفتر ***فورورتس***(۵) راه افتادند و آن را اشغال کردند. ۱۸ مسلسل و یک ماشین زرهی در آنجا پیدا کردند! آنگاه فورا به جلسه‌ای فراخوانده شدم و تا ساعت ۱۱:۳۰ شب خانه نرفتم. امروز [۲۶ دسامبر] مجبورم دوباره سریع به شهر بروم. همه روزهایم به همین شکل می‌گذرد. به این ترتیب فقط می‌شود یک احوالپرسی عجولانه کرد.

هزاران درود

رزای تو

۱. رزا لوکزامبورگ در تاریخ ۸ نوامبر از زندان برسلاو آزاد شد.
۲. رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت عضو هئیت تحریریه ***روته فانه*** بودند.
۳. جولیان مارچلوسکی که در این تاریخ در مسکو بود، تنها توانست در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ یعنی سه روز پس از قتل رزا لوکزامبورگ به برلین برسد.

۴. در بعد از ظهر ۲۵ دسامبر ۱۹۱۸ کارگران و سربازان برلین در منطقه تیرگارتن برعلیه اقدام به کودتا اعتراض کردند.
۵. اولین شماره روزنامه سراسری ***فورورتس*** [به پیش] ارگان حزب سوسیال دموکرات در اکتبر ۱۸۷۶ منتشر شد.

نامه به کلارا زتکین

برلین ۲۶ دسامبر ۱۹۱۸

عزیزترینم،

تازه چند خطی که در ۲۳ دسامبر نوشته بودی دریافت کردم. الان غیرقابل‌تصور است که بتوانم به دیدنت بیایم، نمی‌توانم حتی یک روز کار روزنامه [***روته فانه***] را رها کنم. فکر اینکه تو بتوانی اینجا بیایی بسیار خوشحالم می‌کند.

اینجا دوستان فراوانی با اشتیاق در انتظار تو هستند، با دایره‌ی گسترده‌ای از کار و فعالیت، و آغوش من که برای تو گشوده است. خانه‌ی کوچکم مسلماً در اختیار تو خواهد بود و انتظارت را می‌کشد. از این پس هر روز خودم ***روته فانه*** را برایت ارسال می‌کنم. هر چه زودتر برایم بنویس که آیا می‌آیی و چه زمانی می‌آیی. فکر آمدنت خوشحالم می‌کند.

از صمیم قلب در آغوش می‌گیرمت،

رزای همیشگی تو

نامه به کلارا زتکین

برلین، دسامبر ۱۹۱۸

کلارای عزیزترینم!

از شنیدن اینکه بهتر هستی خیلی خوشحال شدم. بار سنگینی از دوشم برداشته شد، و می‌توانم دوباره سرزنده و سرحال به کار بپردازم. اکنون با جان و دل منتظر دریافت خبر درباره‌ی سلامتی‌ات هستم.

کارمان به نحو معرکه‌ای در حال رشد است. دوستمان مونتسنبرگ درباره جزئیات کار، و نیز درباره‌ی نظراتم و دیگران در خصوص مهم‌ترین مسائل مفصلاً برایت توضیح خواهد داد.

به محض اینکه حالت بهتر شود درباره‌ی کار حرف خواهیم زد. ما در اینجا در تدارک و راه‌اندازی پایه‌های کار با زنان و دوره‌ی آموزشی هستیم. متاسفانه هنوز ضعیف هستیم، کیته دونکر خیلی مریض است و کار زیادی نمی‌تواند بکند. و غیر از او نیرویی نداریم!

چنان درگیر غوغا و شلوغی هستم که فرصتی برای فکرکردن به خودم ندارم. «این انقلاب است». اگر فقط بدانم سالم هستی، همه چیز برای من باشکوه می‌شود.

هزاران بار همه‌ی شما را می‌بوسم و درود می‌فرستم. از صمیم قلب در آغوش می‌گیرمت

رزای تو

نامه به مارتا روزنبام(۱)

۴ ژانویه ۱۹۱۹ برلین

عزیزم، عزیزم مارتشین!

بالاخره اولین شماره ***روته فانه*** را با هزاران سلام برایت می فرستم. مبارزه‌ی جاری در تمام روزهای گذشته از صبح تا شب مرا بدون لحظه‌ای وقفه به خود مشغول کرده است. لازم و ضروری است که فورا ببینمت، ترا در آغوش بگیرم، و با هم صحبت کنیم. کورت [روزینفلد] از احساس‌ات گفت که از من آزرده‌ای.

این حرف مثل پتکی بود که به سرم خورده است.

آیا تمام مدتی که با هم دوست بودیم آن‌قدر اعتماد به وجود نیامد که سزاوار چنین سوء تفاهم غیرقابل‌تصوری نباشم ؟

ضربه‌ی دردناکی بود. پس باید جدی‌اش گرفت؛ باید با هم حرف بزنیم، نباید نقطه‌ی تاریکی بین من و مارتای عزیزم با قلب طلایی‌اش وجود داشته باشد. دیروز تلاش کردم تلفنی با شما تماس بگیرم، اما موفق نشدم، بعد از آن هم یک ثانیه وقت نداشتم. می خواهم ببینم که آیا امروز ممکن است.

تا آن وقت در آغوش می‌گیرمت،

با وفاداری و عشق قدیمی، هزاران بار درود به تو و همسرت

۱. مارتا روزنبام در ۱۸۶۴ در هلند به دنیا آمد و در ۱۹۴۲ در بازداشتگاه هیتلری آشویتس کشته شد.

نامه به کلارا زتکین

برلین ۱۱ ژانویه ۱۹۱۹

کلارا عزیزترینم،
امروز نامه‌ی مفصلت را دریافت کردم و با آرامش خواندمش. و از آن باور نکردنی‌تر به آن پاسخ دادم.

دقیق‌تر بگویم چیزی برای گفتن وجود ندارد. توصیف وضعیت زندگی من ــ و همه‌ی ما ــ طی این هفته‌ها ممکن نیست: جار و جنجال، تغییر دائمی محل زندگی، خبرهای پایان‌ناپذیر نگران‌کننده و در این میان فشار شدید کار، کنفرانس‌ها و غیره و غیره. به معنای واقعی کلمه وقت پیدا نمی‌کنم برایت نامه بنویسم! خانه‌ام را گه‌گاه چند ساعتی، آن هم در شب، دیده‌ام. شاید امشب موفق شوم این نامه را بنویسم. فقط واقعاً نمی‌دانم چطور شروع کنم، حرف‌های زیادی دارم که به تو بگویم.

خب، قبل از هر چیز به موضوع عدم‌مشارکت در انتخابات می‌پردازم:(۱) تو در اهمیت و پیامدهای این تصمیم خیلی مبالغه می‌کنی: «روله‌ای‌هایی» در کار نیست و روله ابداً در کنفرانس «رهبر» نبود. «شکست» ما فقط پیروزی رادیکالیسم نسبتاً کودکانه، ناپخته و تک‌بعدی آن‌ها بود. اما این فقط مربوط به شروع کنفرانس بود. در ادامه‌ی جلسهْ رابطه‌ی ما (رهبری مرکزی) و نمایندگان بر پایه‌ای سالم قرار گرفت و وقتی که خیلی کوتاه در گزارشم به مسئله‌ی مشارکت در انتخابات برگشتم، پژواک کاملاً متفاوتی را در مقایسه با شروع جلسه احساس کردم. فراموش نکن که بخش بزرگی از «اسپارتاکیست‌ها» از نسل جدیدی‌اند و از سنت‌های خرفت‌کننده‌ی «حزب سردوگرم‌چشیده‌های معظم» آزادند. ــ این

موضوع را باید در هر دوجنبه‌ی روشن و تاریکش در نظر گرفت. ما همگی به اتفاق آرا تصمیم گرفتیم که این موضوع را بیش از حد بزرگ جلوه ندهیم و از آن تراژدی نسازیم. در واقعیت، مسئله‌ی مجلس موسسان [و انتخابات آن] با توجه به توفان رویدادها به پس‌زمینه رانده خواهد شد و اگر سیر رویدادها به همین منوال پیش رود، چنان که تاکنون پیش رفته، بسیار بعید است که اصلاً موضوع انتخابات و مجلس موسسان به میان کشیده شود.

قضاوت تو درباره‌ی این موضوع (و منظورم [به گفته‌ی تو] ماهیت تراژیک این تصمیم است) کاملاً با ما متفاوت است، زیرا متاسفانه الان درکی از جزئیات یا دقیق‌تر بگویم از موقعیت ویژه نداری، چیزی که فقط با مشاهده‌ی مستقیم می‌شود تجربه کرد. وقتی نامه و تلگرامت را درباره‌ی مسئله‌ی انتخابات خواندم، نخستین تمایلم این بود که به تو تلگرام بزنم فوراً به اینجا بیایی. **یقین** دارم که یک هفته اقامت در اینجا و مشارکت مستقیم و بی‌واسطه در فعالیت‌ها و کارهای ما کافیست که هماهنگی کامل بین تو و ما در هر موضوعی حاصل شود. اما حالا مجبورم خلافش را بگویم: کمی صبر کن تا دوباره اوضاع آرام‌تر شود. زندگی در این آشوب و خطر لحظه به لحظه، تغییر مداوم محل زندگی، فشارها و نگرانی‌ها، مناسب تو نیست، و اصلاً ممکن نیست بتوانی به‌طور منظم کار کنی و به رایزنی بپردازی. امیدوارم یک هفته یا کمی بیشترْ وضعیت به هر طریق روشن شود، و کار منظم دوباره امکان‌پذیر شود. بعد اینجا خواهی آمد و می‌توانیم به‌طور منظم با هم کار کنیم و خود به خود توافق متقابل و درک مشترک پیدا خواهیم کرد.

توجه: ما «بورکهارتی‌ها» را وارد سازمان نکردیم، برعکس! بنا به خواست ما «بورکهارت» را از گروه «کمونیست‌های بین‌المللی»(۲) اخراج کردند. «کمونیست‌ها» اغلب از هامبورگ

و برمن بودند؛ این کار مطمئناً جنبه‌های منفی دارد، اما این‌ها موضوع‌های فرعی‌اند که باید از آن‌ها عبور کرد و با پیشرفت جنبش نیز محو خواهند شد.

در مجموعْ جنبش ما به نحو باشکوهی در سراسر آلمان رشد می‌کند. جدایی از حزب سوسیال دموکرات‌های مستقل (USPD) به دلایل **سیاسی** کاملاً اجتناب‌ناپذیر بود، زیرا حتی اگر **افراد** همان‌هایی بودند که در گوتا (۳) حضور داشتند، باز وضعیت کاملاً تغییر کرده است.

بحران‌های سیاسی شدیدی که ما اینجا در برلین هر دو هفته یک‌بار یا بیشتر تجربه می‌کنیم، مانع کار منظم سازمانی در آموزش اعضای‌مان می‌شوند، اما هم‌هنگام خود این رویدادها مدرسه‌ی سترگی برای آموزش توده‌ها محسوب می‌شود. سرانجام تاریخ را باید همان‌گونه مشاهده کرد که رخ می‌دهد.

فاجعه است که ***روته فانه*** (۴) را به ندرت دریافت می‌کنی! سعی می‌کنم خودم روزانه برایت بفرستم.

نبرد در برلین در این لحظه ادامه دارد. بسیاری از رفقای جوان و شجاع ما به خاک افتاده‌اند، مایر، لده‌بور، و (می‌ترسیم) لئو (یوگیش) دستگیر شده‌اند.

مجبورم نامه را همین جا تمام کنم. تو را هزاران بار در آغوش می‌گیرم

رزای تو

۱. در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۱۸ تا ۱ ژانویه ۱۹۱۹ در کنفرانس حزب کمونیست آلمان با ۶۲ رای موافق در مقابل ۲۳ رای مخالف تصمیم گرفته شد که در انتخابات مجلس موسسان شرکت نکنند. این تصمیم که خلاف نظر رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت و دیگر

نمایندگان مرکزیت بود، از طرف اتو روله (۲۳ اکتبر ۱۸۷۴ـ ۲۴ ژوئن ۱۹۴۳) مطرح و حمایت می‌شود.
۲. «کمونیست‌های بین‌المللی» در نوامبر ۱۹۱۸ نام گروه‌های چپ در هامبورگ و برمن و نیز گروهی در درسدن بود. آن‌ها در کنگره‌ی تأسیسْ به حزب کمونیست آلمان پیوستند.
۳. حزب سوسیال‌دموکرات‌های مستقل آلمان در تاریخ ۶ تا ۸ آوریل ۱۹۱۷ با انشعاب از حزب سوسیال‌دموکرات آلمان در کنگره‌ی گوتا تشکیل شد.
۴. روزنامه‌ی ***روته فانه*** ارگان حزب کمونیست آلمان در ۹ نوامبر یعنی یک روز پس از آزادی رزا لوکزامبوگ از زندان منتشر شد.